



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِارْتَابِ الْمُبْطِلُونَ (۴۸) بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹)﴾

بررسی تفاوت‌های برهان و جدل

بعد از اینکه فرمود آیات الهی را بر آنها تلاوت کنید این آیات الهی حجّت‌های حق را به همراه دارد تلاوت آیات الهی همان دعوت به حکمت است بعد از اینکه دعوت به حکمت شد کفار را، مشرکان را بخواهند از آن مرامشان باز بدارند منصرف کنند می‌شود جدال. فرق جدال و برهان این است که برهان گاهی برای خود انسان است گاهی برای تعلیم کتاب و حکمت به دیگری، اختصاصی به دیگری ندارد يك وقت يك محقق می‌خواهد مطلبی را تثبیت کند تحقیق کند با برهان به مطلبی می‌رسد يك وقت می‌خواهد همان مطلب را به دیگران منتقل کند باز با برهان به دیگران منتقل می‌کند غرض از حجّت، ظهور حجّت و برهان و دلیل است خواه برای خود انسان خواه برای دیگری اما صنعت جدل مقابل برهان است جدل برای خود شخص نیست بر خلاف برهان که برهان برای خود شخص هم خواهد بود جدل برای دیگری است و منظور از جدال هم منصرف کردن مخاطب از آن مرام یا

مذهبی که دارد است پس يك فرق جوهری بین حجّت و جدال، حجاج و جدال، برهان و جدال هست برهان اعم از آن است که برای خود باشد یا برای دیگری، جدال فقط برای دیگری است.

مطلب دیگر اینکه برهان و حجاج برای ظهور حجّت است اما جدال برای منصرف کردن مخاطب از مذهب و مرام است عنصر محوری جدال دو چیز است در صنعت جدال در منطق ملاحظه فرمودید گرچه جدال و مانند آن که در قرآن و روایات است از هر جهت با آن کتاب‌های منطق و صنعت منطق هماهنگ نیست یعنی همان اصطلاح را نمی‌خواهد بیان کند ولی بالأخره از معنای لغوی‌اش دور نیست در معنای لغوی جدال حتماً با غیر باید مطرح بشود هرگز شخص با خودش جدال ندارد پس يك فرق اول این است که برهان اعم از آن است که برای خودش باشد یا برای تعلیم دیگری، جدال فقط برای دیگری است. فرق دوم آن است که برهان و حجّت و حجاج برای ظهور حجّت است ولی جدال برای انصراف مخاطب از مذهب و مرام. عنصر محوری جدال، سؤال است و جواب؛ سائل چه می‌گوید مجیب چه جواب می‌دهد این سؤال و جواب «السائل و المجیب» دو عنصر رسمی فنّ جدال‌اند که در صنعت جدال مطرح است.

مطلب بعدی آن است که در برهان از علوم متعارفه استمداد می‌شود ولی در جدال از مقدماتی که مورد قبول طرف است مسلّم باید باشد یعنی مقبول باید باشد اگر چیزی برهانی شد ولی مقبول طرف نبود این می‌شود برهان دیگر جدل نیست چون جدل آن است که چیزی را که مخاطب قبول دارد از همان مقدمات مقبوله او، قیاسی تشکیل بشود تا در سایه آن قیاس مقبول، او را از مذهب و مرامی که دارد منصرف بکند البته باید معقول هم باشد یعنی حق هم باشد وگرنه جدال باطل است.

مطلب دیگر اینکه چون عنصر محوری جدل و جدال دو چیز است یکی سؤال و دیگری جواب باید يك قدر مشترکی باشد يك اصول مشترکی باشد يك پیش فرض به اصطلاح مشترك باشد اگر پیش فرض پذیرفته نشد یعنی کسی دیگری را می گوید تو سفيهی مثل اینکه - معاذ الله - درباره بعضی از انبیا می گفتند: ﴿إِنَّا لَتَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾^۱ یا درباره برخی دیگر از انبیا می گفتند: ﴿إِنَّا لَتَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۲ در چنین حالتی قدر مشترکی بین سائل و مجیب نیست که تا جدال صورت بگیرد در این گونه از موارد که قدر مشترکی نیست زیرا معرفت شناسی مُستشکل، حس و تجربه حسّی است و لا غیر اثبات توحید و وحی و نبوّت، معرفت شناسی تجریدی می طلبد آن کسی که گرفتار معرفت شناسی تجربی است بر اساس ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۳ می گوید: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۴ یا ﴿أَرَأَيْتَ اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۵ با چنین کسی جدال هم ممکن نیست برای اینکه علوم متعارفه آن پیش فرض های اصلی عقلی را قبول ندارد این در کف دانش است ما از نظر معرفت شناسی از معرفت حسّی و تجربی پایین تر دیگر نداریم از آن گذشته می شود جهل، هیچ علمی ضعیف تر از علم حسّی و تجربی نیست البته کارآمد است مشکل مردم را حل می کند ولی از نظر رسیدن به واقع و معارف دقیق این کف دانش است بعد از معرفت حسّی تجربی آن نیمه تجربی و ریاضی است بعد کلامی است بعد فلسفی است بعد عرفان نظری است بعد عرفان شهودی این همکف هم نیست اصلاً زیرزمین دانش است ولی آنها می خواهند با همین زندگی کنند همین! نه اینکه در جهان چه خبر است بعد کجا می رویم جهان چه خبر است برای آنها مسئله نیست این می خواهد يك زندگی گیاهی بکند يك درخت سه کار دارد او هم همین سه کار را می خواهد تغذیه خوب، بالندگی خوب، تولید خوب همین! اینها در

۱. سوره اعراف، آیه ۶۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۶۰.

۳. سوره شمس، آیه ۱۰.

۴. سوره بقره، آیه ۵۵.

۵. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

زندگی گیاهی به سر می‌برند و بیش از این هم احساس نیاز نمی‌کنند لذا به حضرت هود می‌گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾ بنابراین جدال مشخص شد، حجاج مشخص شد، فرق جدل و برهان مشخص شد.

عدم جواز مرأ بعد از جدال

اما فرق جدل و مرأ، جدل برای آن است که حق ظاهر بشود مرأ بعد از ظهور حق است لذا مذموم است در بعضی از آیات که دارد ﴿فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا﴾^۶ یعنی زود بگذر بعد از اینکه حق روشن شد اگر يك بار هم گفتید یا مختصر توضیح دادید دیگر بس است بعد از ظهور حق ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۷ خب ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۸ دیگر حالا بنشین گفتگو کنی برای چیست.

دعوت قرآن به جدال و بیان محدوده آن

بنابراین اصل جدال، دعوت شده است و کار انبیاست و قرآن امضا کرده مگر اینکه کسی در حوزه جدال، ظالم باشد ﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ یعنی در حوزه جدال و قلمرو جدال اصل مشترك نداشته باشد نه اینکه ﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ یعنی با ظالمان جدال نکنید خب شرك، ظلم عظیم است و ما با مشرکان باید جدال داشته باشیم و کفر، ظلم است با کفار باید جدال داشته باشیم آنها که کافرند ملحدند مشرک‌اند صرف الحاد یا شرك یا کفر مانع جدال نیست که استثنا بشود آن کسی که در قلمرو جدال هم ظالم است یعنی اصل مشترکی نداریم خب اگر اصل مشترکی نداشتیم با چه چیزی جدال کنیم ما با يك مقدمه مقبول باید قیاس تشکیل بدهیم مقبول باشد برای آن مُسْتَشْكِل یا سائل و معقول باشد برای ما وگرنه می‌شود جدال باطل ما که نمی‌خواهیم از هر راهی حق را ثابت کنیم ولو راه

۶. سوره کُف، آیه ۲۲.

۷. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۸. سوره کُف، آیه ۲۹.

باطل با راه باطل به حق نمی‌شود رسید از راه صحیح می‌توان به حق رسید پس اگر کسی در حوزه جدال، ظالم باشد مورد استثناست که اصلاً جدال‌پذیر نیست.

بررسی مراتب جدال در سیره حضرت ابراهیم (علیه السلام)

اینکه وجود مبارك ابراهیم (سلام الله علیه) بعد از آن اقامه حجّت و بعد از اقامه برهان جدال فرمود ما اعلام برائت می‌کنیم و از شما دوری می‌جوییم سرّش همین است برای اینکه دیگر جدال‌پذیر نیست در سوره مبارکه «ممتحنه» از وجود مبارك ابراهیم به این صورت یاد شده است آیه چهار سوره «ممتحنه» این است ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ﴾^۹ اول برهان اقامه کرد بعد جدال کرد دید هیچ اثر ندارد فرمود دیگر ما با اینها گفتگویی نداریم پیشنهاد کفایت مذاکرات لذا در صنعت جدل يك سلسله مقدمات مورد قبول طرفین است بعد ممکن است آن مُجیب از مقدمات مشهوره در کنار مقدمات مسلّمه هم كمك بگیرد اما اینکه گاهی جدال احسن است گاهی اصل جدال است گاهی دعوت به جدال است اینها مراتبی دارد و مواردی دارد در هر موردی مرحله‌ای را اقتضا می‌کند که آن انجام بگیرد.

سرّ عدم نقل رسمی جدال از ائمه (علیهم السلام)

همه اهل بیت به جدال مأمور شدند ولی در زیارت «جامعه کبیره» چون سیمت انبیا را اینها نداشتند می‌گوییم «دعوتم إلى سبيله بالحكمة و الموعظة الحسنة»^۹ آنها آن‌چنان مسئولیتی نداشتند که با مشرکان و ملحدان و امثال ذلك جدال داشته باشند اما وجود مبارك امام باقر و امام صادق (سلام الله علیهما) اینها مجادله‌ای داشتند با ابن ابی العوجا و مانند آن اما سایر ائمه (علیهم السلام) این‌طور نبود که مثلاً جدال رسمی داشته باشند این از بدترین و دردناک‌ترین مصیبتی است که بر اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده در حقیقت بر ما وارد شده حدود يك قرن

۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۲.

حوزه‌های علمیه را یا ابن عباس اداره می‌کرد که زعیم حوزه علمیه مکه بود یا ابی بن کعب اداره می‌کرد که زعیم حوزه علمیه مدینه بود یا عبدالله بن مسعود اداره می‌کرد که زعیم حوزه علمیه عراق بود گریه ما در حقیقت برای این است حالا آن دردها و رنج‌ها يك گریه عاطفی دارد ولی ما واقعاً اشك می‌ریزیم برای این مسائل اشك می‌ریزیم خب این ذوات قدسی این معصومان این قرآن‌های ناطق اینها در خانه‌شان باید بسته باشد زعیم حوزه علمیه مکه بشود عبدالله بن عباس این حرف‌هایی که شما می‌بینید ابن عباس این‌طور گفته بعد شاگردان ابن عباس این‌طور گفتند آن صد سال اول حرف اینهاست خب صد سال اینها قرآن را به نحوی که خودشان خواستند تفسیر کردند البته چیزی گیر ما نمی‌آید اگر در خانه اهل بیت باز بود آن وقت معلوم می‌شد که قرآن چیست و چگونه باید تفسیر بشود.

علت نیاز به جدال

در جریان جدال هم قوم نوح به حضرت نوح گفتند: ﴿يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا﴾ ما را خسته کردی اصلاً جدال حضرت نوح برای انصراف آنها از مذهب باطل بود نه برای تفهیم حق، تفهیم حق با برهان بود برهان اقامه کرده اما تلاش و کوشش این بود که اینها دست بردارند اینها گفتند ما را خسته کردی ﴿فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾^{۱۰} در بعضی از موارد آمده است که شما الآن مجادله می‌کنید اصرار دارید که مثلاً فلان گروه اهل نجات باشند عذاب نشوند ﴿فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^{۱۱} در قیامت چه کسی از اینها جانبداری می‌کند اینها هم جزء موارد جدال است بنابراین اصل جدال برای اقامه حجّت نیست اقامه حجّت با برهان و معجزه و آیات الهی و امثال ذلك است اصل جدال برای آن است که کسی را آدم نجات بدهد انسان منحرف را از آن راه انحراف برهاند و آن مذهب باطلی که دارد از آن مذهب برگردد مگر اینکه او اهل این کار نباشد یعنی پیامبر یا امام(علیهم

۱۰. سوره هود، آیه ۳۲.

۱۱. سوره نساء، آیه ۱۰۹.

الصلاة و عليهم السلام) را - معاذ الله - سفيه بداند یا در ضلالت بداند که گفته شد. ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِنَّمَا بِالَّتِي﴾ یعنی «الّا بالطريقة التي» ﴿هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ اینها کسانی هستند که می گویند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنْ الْوَاعِظِينَ﴾^{۱۲} نه «أَمْ لَمْ تَعْظِ» از بس بی ادب اند دیگر نگفتند «سواء علينا أوعظت أم لم تعظ» گفتند: ﴿أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنْ الْوَاعِظِينَ﴾.

پرسش:....پاسخ: یکی از جدال است یکی از مجادل الیهم دو گروه اند یکی از جدال است یکی از مخاطبان، جدالتان باید «بطريقة التي هي أحسن» باشد مخاطباتان باید ظالم نباشند ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾ دو تعبیر است یکی اهل کتاب است که مخاطب جدال است یکی خود جدال، خود جدال استثنا شده است به ﴿بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ اهل کتاب استثنا شده است ﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ اگر کتابی ای عاقل و عادل بود و اصل مشترکی داشت با او جدال احسن کنید.

عناصر محوری جدال در مقابل اهل کتاب

حالا که می خواهید جدال کنید چه چیزی بگویید این چهار جمله را بگویید محور جدالتان این چهار جمله باشد بگویید: ﴿آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا﴾ آنچه به وسیله وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ما نازل شده است ما ایمان داریم (يك) ﴿وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ﴾ به آنچه به وجود مبارك موسای کلیم، عیسیای مسیح، انبیای قبلی (علیهم السلام) نازل شده است ایمان داریم (دو) ﴿وَالِهِنَا وَالِهَكُمْ وَاحِدٌ﴾ (سه) سخن از تثنیه نیست که ﴿قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾^{۱۳} سخن از تثلیث نیست ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾^{۱۴} اله ما همان ذات اقدس الهی است ﴿وَوَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ ما هم او را به عنوان معبود پذیرفتیم و در عمل، منقاد و مطیعیم (چهار) این اصول مشترک

۱۲. سورة شعراء، آیه ۱۳۶.

۱۳. سورة توبه، آیه ۳۰.

۱۴. سورة مائده، آیه ۷۳.

بین ما و شماست حالا بیا بید با هم بحث کنیم. بعد می‌فرماید این قرآنی که نازل شده است این قرآن همین حرف‌ها را دارد نه اینکه ما چیز دیگر گفته باشیم اینکه فرمود: ﴿وَقُولُوا﴾ این چهار جمله را این چهار اصل را بگویید ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ رسول من! ما این کتابی که نازل کردیم عناصر محوری‌اش در جدال همین چهار تاست ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ بنابراین تو با حجت بالغه داری احتجاج می‌کنی.

تبیین علت خروج ظالمین از اقسام مخاطبین جدال

مخاطبان تو هم سه گروه‌اند يك عده هستند که ﴿ظَلَمُوا﴾ هستند هیچ، يك عده مشرکان‌اند مشرک منصف است که بر فطرت خود باقی است بیراهه نرفته آنها هم می‌پذیرند چون خیلی از مشرکان بودند که توبه کردند و اسلام آوردند و شهید شدند و شهادتشان قبول شد جمعیت زیادی از مردم صدر اسلام اینها قبلاً مشرک بودند. گروهی هم اهل کتاب بودند که ﴿مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ﴾^{۱۵} آنها هم مؤمن شدند پس آنهایی که در محور جدال، ظلم می‌ورزند آنها اصلاً قابل گفتگو نیستند چه بگویی چه نگویی، خودشان می‌گویند خودت را خسته نکن لذا ذات اقدس الهی هم به حضرت فرمود: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ اینها کسانی هستند که راه نفس علمی خودشان را بستند جز خود را نمی‌بینند بنابراین نه می‌شود آن مطالب باطل را از ذهنشان در آورد و نه می‌شود مطالب حق را در ذهنشان فرو برد اینها مثل کاسه‌ای هستند که دهنه‌اش برگشت.

پرسش: آقا امیرالمؤمنین به آن شخص فرمود شیطان این حرف را بر زبان تو جاری کرده.^{۱۶}

پاسخ: بله، در خطبه نورانی حضرت امیر قبلاً خواندیم در برابر قُرب نوافل عده‌ای هم هستند در برابر قرب نوافل که فریقین نقل کردند ذات اقدس الهی در آن حدیث قدسی می‌فرماید: «كنت سمعه» کذا، «بصره» کذا، «یده»

۱۵. سورة آل عمران، آیه ۱۱۳.

۱۶. نهج البلاغه، ذیل خطبه ۱۹۳.

کذا^{۱۷} مجاری ادراکی و تحریکی انسان کامل را ذات اقدس الهی تأمین می‌کند که «كنت سمعه الذی یسمع به.. و لسانه الذی ینطق به» در قبال این، شیطان نفوذ می‌کند به جایی می‌رسد که وقتی وارد شد اولاً احرام می‌بندد تا ببیند چه وقت حرم دل باز می‌شود که وارد بشود که ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^{۱۸} مردان باتقوا می‌بینند این حرامی است مُحَرَّم نیست فوراً طرد می‌کنند و سوسه را، دیگری بی‌خبر است و خبر ندارد شیطان را در درون دل راه می‌دهد وقتی شیطان آمد کم کم آشیانه می‌سازد این پرنده‌ها روی بالای درخت اول آشیانه می‌سازند وقتی آشیانه ساختند جفت‌گیری می‌کنند وقتی جفت‌گیری کردند تخم‌ها را زیر پر ننگه می‌دارند وقتی زیر پر ننگه داشتند این تخم‌ها را به صورت جوجه در می‌آورند وقتی به صورت جوجه در آوردند کلّ فضا را آن جوجه‌ها می‌گیرد در همان خطبه این بحث مبسوطاً آمده فرمود وقتی که وارد شد «فَبَاضَ» تخم‌گذاری می‌کند وقتی تخم‌گذاری کرد «فَرَّخَ» جوجه را می‌گویند فَرَّخَ، «فَرَّخَ» این تخم‌ها را زیر پر می‌گیرد به صورت جوجه در می‌آورد وقتی به صورت جوجه در آمد «دَبَّ و دَرَجَ» می‌بینید چندتا جوجه اگر وارد اتاق بشود کسی فرصت مطالعه ندارد مرتّب در حال حرکت‌اند این را می‌گویند دابّه اینکه می‌بینید کسی نه در نماز حضور قلب دارد نه در درس و بحث حضور قلب دارد این دَبِيب و جُنْبِش و جنب و جوش در خاطراتش همین است بعد «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ»^{۱۹} از آن به بعد چون این شخص را مهار کرده با زبان او حرف می‌زند این بیان نورانی حضرت امیر در آن خطبه همّام که فرمود شیطان به زبان تو حرف زد از همین قبیل است واقعاً شیطان به زبان او حرف می‌زند برای اینکه این شخص بعدها پشیمان می‌شود خب اگر گفته شما بود چرا پشیمان بشوی معلوم می‌شود گفته او نیست کسی او را مهار کرده که این چنین بگوید «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا».

۱۷. رك: الكافي، ج ۲، ص ۳۵۲؛ رك: صحيح (البخاری)، ج ۷، ص ۱۹۰.

۱۸. سورة اعراف، آیه ۲۰۱.

۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۷.

فرمود این چهار جمله و چهار اصل که مشترك بين شما و ساير اهل جدال است ما در قرآن نازل كرديم.

پس این چهار عنصر شد ﴿فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ﴾ این به نحو قضیه فی الجملة است نه بالجمله، گروهی از اهل کتاب ﴿يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ به این مطلب، ﴿وَمِنْ هَؤُلَاءِ﴾ از مشرکین ﴿مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ﴾ که این هم قضیه موجهه جزئیة است اما آن گروه دیگر چه از اهل کتاب چه مشرکان ﴿وَمَا يَجْحَدُ﴾ انکار نمی کند در بحث دیروز گذشت که فرمود «به» اگر ضمیر می آورد مطلب حل بود «بالکتاب» می فرمود اسم ظاهر بود مطلب حل بود ولی اصرار دارد که بفرماید: ﴿بِآيَاتِنَا﴾ این تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علیّت است فرمود ما يك شواهد روشنی ارائه کردیم خب آخر شما ببینید همه تان جمع بشوید حداکثر ادبیاتتان آن سبعة معلّقه است ولی وجود مبارك پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از گذشته و حال و آینده و اخبار انبیا و اولیا و بهشت و جهنم، شما را با خبر می کند ﴿وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ﴾.

سلب بهانه از اهل کتاب و مشرکان در عدم پذیرش حق

بعد فرمود رسول من! ما هیچ بهانه ای به دست اینها ندادیم کمترین بهانه را ندادیم اولاً اگر شما سالیان متمادی در حوزه ها درس می خواندید اعلم علما می شدید قرآن می آوردید معجزه بود مگر همه علمای شرق و غرب عالم جمع بشوند می توانند يك سوره بیاورند فرمود ما این کار را نکردیم تا کسی بهانه نگیرد قبلاً نانویسا بودی ناخوانا بودی ننوشتی نفی است نه نهی، قدرت را داشتید ولی هیچ کس از شما ندید که شما يك سطر نامه را بخوانید اگر کسی برای شما نامه می نوشت دیگری برای شما می خواند و شما نمی خواندید سابقه ندارد که چیزی را نوشته باشید، سابقه ندارد که چیزی را خوانده باشید. تلاوت از ظُهر قلب خب بود انسان چیزی را نصایحی را از دیگران یاد گرفت به عده ای منتقل می کرد این تلاوت از ظُهر قلب را از حفظ را کسی انکار نمی کند اما تلاوت از روی کتاب را همه گفتند بی سابقه است فرمود ما بهانه دست کسی ندادیم بر فرض هم اگر وجود مبارك حضرت اعلم علمای عصر

بود باز قرآن معجزه بود برای اینکه جن و انس جمع بشوند در اینها علما هست مراجع هست فقها هست حکما هست اصولیین هست ادبا هستند که فرمود: ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ﴾^{۲۰} الآن هم شرق و غرب عالم جمع بشوند نمی توانند يك سوره مثل این بیاورند ولی ما این بهانه را هم به آنها ندادیم اگر ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ﴾ قبل از نزول قرآن، فرمود: ﴿كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ قبل از انزال، تو هیچ کتابی - این نکره در سیاق نفی است - را از رو نمی خواندی تا کسی بهانه نگیرد ﴿وَلَا تَحْطُطُ﴾ که نفی است نه نهی، ﴿وَلَا تَحْطُطُ بِيَمِينِكَ﴾ این کلمه «یین» خب معمولاً با دست راست می نویسند گاهی هم برخی از افرادند که چپ نویسند این نوشتن با دست برای تأکید است ما برای تأکید می گوئیم من خودم دیدم که با دست خود امضا کرد خب البته امضا را با دست می کنند، من شنیدم با زبان خود این حرف را زد خب حرف را با زبان می گویند، ذکر کلمه لسان در گفتن، ذکر کلمه دست راست در نوشتن برای تأکید است فرمود هیچ چیزی را با دست راست ننوشتی اگر این کار را می کردی آنها که بهانه جو بودند بهانه می گرفتند ولی تو این کار را نکردی هیچ بهانه ای به دست آنها ندادی لذا وجود مبارك آن حضرت برابر آنچه در سوره مبارکه «یونس» هست فرمود من چهل سال امتحان دادم این چنین نیست که این جمهوریت اسلامی، مطروف، دینی باشد ظرف، مردمی؛ ظرف و مطروف هر دو را قرآن داد فرمود اسلام را من آوردم برای اینکه شرق و غرب جمع بشوند نمی توانند مثل این کتاب بیاورند جمهوریت را هم من به شما می گویم برای اینکه ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ﴾ آیه شانزده سوره مبارکه «یونس» بخش قبلاً گذشت این بود ﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ خب من چهل سال امتحان دادم این می شود جمهوری، برای توده مردم حجت بالغه این است که چهل سال مردی امین بود، پاك بود، صادق بود، مصدق بود حالا آمده این حرف را زده درس نخوانده، مکتب نرفته،

کتاب نخوانده، کتاب نوشته حالا آمده حرفی زده که همه عاجزند خود جمهوریت را دین دارد امضا می کند که این می شود جمهور آن می شود اسلام خب شما بالأخره دیدید ما که از جای دیگر نیامدیم با شما بودیم شب و روز هم با شما بودیم در همه مراحل با شما بودیم شما هم لقب امین را به ما دادید این وجود مبارك حضرت در همه مراحل دارد احتجاج می کند فرمود هیچ بهانه ای شما ندارید چهل سال امتحان دادن کم نیست همه شما من را به صداقت قبول دارید همه شما هم به اُمّی بودن من علم دارید این است اینکه فرمود: ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ﴾ ناظر به همین است این عمر طولانی چهل سال که کم نیست.

پرسش:.... یعنی شهروندی؟

پاسخ: شهروندی که همه می دانند، پیامبری از آن به بعد آمده این شهروندی و اینها فرمود نزد شما معلوم بود جمهوریت هم این است جمهور یعنی توده مردم می بینند این حق است خب شما چه می خواهید اگر يك قانون را بخواهید بگویند حق است قانون باید مطابق وحی الهی باشد تا بشود حق پس این حقانیتش محفوظ است مشروعیتش محفوظ است شما بخواهید تشخیص بدهید بهترین راه این است که این چهل سال در بین شما بود نه خودش چنین داعیه ای داشت فکر هم نمی کرد نه شما خلاف از او دیدید این می شود حجّت بالغه الهی. فرمود این دو مطلب را با آنها در میان بگذار ﴿إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ نه «لارتاب الناس» کسانی که بهانه جو هستند شك می کردند ﴿لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾.

پرسش:.... پاسخ: بله ولی باطل بود فوراً همان جا جواب داد فرمود شما می گویند فلان کس رومی ما اینجا عربی مبین آوردیم که عرب فصیح از مثل آن آوردن عاجز است حالا يك آهنگر رومی آمده عربی مبین به او درس داده فرمود فکر نکنید ﴿لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ﴾^{۲۱} همه عرب ها را شما جمع بکنید فصحا را

جمع بکنید نمی توانند مثل این حرف بزنند حالا آن آهنگر رومی که از جای دیگر آمده به او یاد داده؟! فرمود: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْثَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ فرمود از این قبیل نیست پس سابقه ندارد.

تجلی علم الهی در قلوب اولیای حق

﴿بَلْ هُوَ﴾ این کتاب ﴿آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ ائمه این طورند انسان های کامل این طورند بالاصاله، شاگردان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالتبع این طورند فرمود اینها مردان الهی اند که آیات را یاد گرفتند در نماز می خوانند در حالت عادی می خوانند این از جای دیگر که نیامده ﴿بَلْ هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ این علم است هر جا سخن از علم است این گونه از معارف را بیان می کند این گونه از علما در ردیف ملائکه در زیر سایه لطف الهی اند در سوره مبارکه «آل عمران» گذشت که ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^{۲۲} ذات اقدس الهی علما را با ملائکه یکجا ذکر می کند در کنار نام خودش یا آنهایی هم که قبلاً گذشت که در جریان قارون که زیورها را دیدند ﴿قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ﴾ این چنین علم است که علم نافع خواهد بود.

پرسش: مگر مقام انسان مؤمن بالاتر از ملائکه نیست؟

پاسخ: چون ملائکه هم درجاتی دارند انسان ها هم درجاتی دارند آن ملائکه که حاملان عرش اند مثل جبرئیل (سلام الله علیه)، عزرائیل (سلام الله علیه)، اسرافیل (سلام الله علیه)، میکائیل (سلام الله علیه) خب مؤمنان عادی با آنها فرق می کنند اما انسان کامل مثل ولی عصر البته، بالاتر است.

فرمود: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾ چه اینکه آنجا هم

فرمود: ﴿يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ﴾

«و الحمد لله ربّ العالمين»